

امیر فریدون گرکانی

امیر فریدون گرکانی

حاجی نظم السلطنه میر پنج، وردی مشروطه خواه

یکی از قهرمانانی که در انقلاب مشروطیت ایران نقش بزرگی ایفا نمود ولی چنانچه باید و شاید از او سخنی به میان نیامده و فقط چند نفر محقق، نه همه، و راوی وقایع آن زمان در آثار خود به اجمال نامی از او برده‌اند، مرحوم حاج موسی نظم السلطنه حکیمی معروف به حاجی میر پنج برادر ارشد مرحوم حکیم الملك حکیمی نخست‌وزیر اسبق ایران است.

من آن مرحوم را خوب و از نزدیک می‌شناختم. در اثر دوستی و هم‌مدرسه‌یی بودن در دارالفنون با آقای پرویز حکیمی، تنها پسر حاج نظم السلطنه، به خانه‌ی کوچکشان که در بهارستان کوچه نظامیه واقع بود زیاد رفت و آمد داشتم و اغلب آن مرد محترم سالخورده بلند اندام و موقر را که همیشه عصایی در دست می‌داشت و بسیار خلوت‌گزین و منزوی بود، می‌دیدم. جواب سلام ما را با تأنی و مهربانی می‌داد و با نگاهی که کجکاوانه از پشت شیشه عینک می‌انداخت می‌خواست بداند که جوان‌های آن زمانه، که دوران ادبار و اشغال کشور بود، چه در سر دارند و وقتی کرد هم می‌آیند چه می‌کنند و چگونه وقت می‌گذرانند...

دوستان مرحوم نظم السلطنه در ایام پیری چند نفری بودند که بدیدنش می‌آمدند

* حاجی میرزا موسی‌خان میر پنج ملقب به نظم السلطنه یکی از مشروطه‌خواهان راستین بود که به سردستگی مجاهدین گیلان به هنگام حمله به طهران گلوله به پایش خورد و چون از پای در افتاد و بستری شد ناچار نتوانست در میان گردانندگان حکومت و هیأت مدیره موقتی بماند و برای ادامهٔ معالجه راهی اروپا شد. چون در نظر داریم به لطف فرزندش آقای پرویز حکیمی بعضی از اسناد بازمانده از او را در مجله چاپ کنیم پس لازم دانستیم مقدمتاً مقاله‌ای را که مرحوم امیر فریدون گرکانی در سرگذشت حاجی نظم السلطنه نوشته است به چاپ برسانیم.

این مقاله مرحوم گرکانی ما را بر آن می‌دارد که برای او آرزوی شادی روان بخواهیم.

حاجی نظم السلطنه برادر بزرگت ابراهیم حکیمی بود. «آینده»

و می‌توان از آن میان مؤتمن‌الملک پیرنیا، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، ناظم‌الدوله دیبا، ادیب‌السلطنه سمعی، علی‌اکبر دهخدا و لقمان‌الدوله ادهم را نام برد...
نقشی که مرحوم نظم‌السلطنه در ماجرای انقلاب مشروطیت ایران داشت مهم و اساسی بود ولی ناشناخته و ناگفته مانده است. آقای پرویز حکیمی، پسر آن مرحوم، نکته‌یی برایم حکایت کرده که بسیار جالب است. وی می‌گوید که بارها آن را از دهان پدرش که برای دوستان و یاران خصوصی خود حکایت می‌کرد شنیده است. داستان از این قرار است، صبح روزی که کلنل لیاخوف فرمانده روسی قزاق‌خانه به فرمان محمد علی‌شاه مجلس شورای ملی را به توپ بست، یعنی روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ. ق.، مرحوم نظم‌السلطنه، با سید عبدالله بهبهانی و حکیم‌الملک در حیاط مجلس بودند و کلنل لیاخوف و شاپشال مشاور محمدعلی‌شاه را خوب می‌دیدند و فاصله‌ی ایشان چنان بود که در تیررس قرار داشتند. مرحوم نظم‌السلطنه که آن روز فرماندهی مدافعان مجلس را به‌عهده داشت عزم می‌کند تا از فرصت استفاده برده و لیاخوف و شاپشال را با تیر بزند ولی سید عبدالله بهبهانی مداخله کرده و او را از این کار باز می‌دارد وی عمامه خود را از سر برداشته نظم‌السلطنه را به رسول خدا قسم می‌دهد تا از آن تصمیم منصرف شود و استدلال کرد که در صورت کشته‌شدن آن دو نفر به احتمال روسها مداخله کرده استقلال کشور را از بین می‌برند و نظم‌السلطنه را که مردی بسیار مشهور و شجاع بود با زحمت از تصمیم منصرف ساخت...

خوشبختانه از شرح ماجرای توپ‌بستن مجلس و آنچه بعد بر سر خود او آمد نامه‌ای از نظم‌السلطنه خطاب به برادرش مرحوم ابوالحسن حکیمی که بعدها رئیس دارالانشای جامعه ملل در ژنو شد، در دست است که برای آگاهی بیشتر خواننده بر چگونگی اوضاع و احوال این کشور در آن ایام عیناً نقل می‌شود. * قبلاً متذکر شدم، همانطوریکه می‌دانید پس از شکست مشروطه‌طلبان در واقعه‌ی مجلس عده‌ای از ایشان که گرفتار نشده بودند به خارج از ایران مهاجرت کردند. نظم‌السلطنه و دهخدا و صوراسرافیل و معاضدالسلطنه پیرنیا از آن جمله بودند که به سویس رفتند. باری، این نامه‌ای است که نظم‌السلطنه از ایوردون سویس خطاب به برادرش نوشته و جریان روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ. ق. روز توپ‌بستن مجلس شورای ملی ایران را شرح می‌دهد:

به تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه [۱۳۲۶] مطابق ۶ ژانویه ۱۹۰۹ ایوردون سویس

ذی‌ای برادر عزیز بهتر از جانم

الحال که وقت نهار است از مریضخانه رسیدم منزل (چون يك نفر از رفقاً

* این نامه را ما از روی اصل که آقای حکیمی در اختیار مجله گذاردند تجدید قرائت کرده‌ایم و رسم‌الخط را حتی‌المقدور حفظ کردیم مگر آنکه مغل فهم بود. عکس نامه گویای مطلب است. (آینده)

پایش شکسته است و به جهت معالجه برده‌ایم برای سرکشی رفته بودم) * سر میز پاتنی دیدم به اسم بنده. تعجب کردم که به اسم من کاغذ رسیده است، به جهت اینکه قریب هفت ماه است که من از تهران خارج شده‌ام هرچه کاغذ می‌نویسم و تلگرافی می‌کنم از کسی خبری ندارم معلوم می‌شود در پوستخانه و تلگرافخانه هرچه کاغذ [و] تلگرافی به اسم ماها که از ایران حکم کرده‌اند خارج شویم نمی‌فرستند. باری سر پاکت را باز کردم چشمم به خط شما افتاد، نمی‌دانی چه عالمی دست داد. خیلی خیلی خوشبخت شدم. به مرگت عزیزت قسم است مثل آن بود که يك دنیا را داده‌اند. اینکه از احوالات من خواسته بودید بحمدالله سلامتی حاصل است و اینکه احوالات از اول مشروطه خاسته‌اید اگر تمام بنویسم برادر جان مثنوی هفتاد من کاغذ شود مختصر می‌نویسم که مسبوق باشید.

وقتی که شما در طهران بودید جمعی بودیم که مشغول این کار بودیم که آزادی ایران را باید درست بکنیم. انجمن مخفی داشتیم. تا اینکه کار را آوردیم که مظفرالدین‌شاه مرحوم داد. محمدعلی میرزای... آمد طهران. نوکرها که از تبریز آورده بود همچنین خیال می‌کردند که باز می‌توانند پدر مردم را بیجهت درآورند. تا اینکه پارسال مسئله میدان توپخانه را درآوردند. کار را خیلی سخت گرفتیم. در مسئله میدان توپخانه نمی‌دانم در روزنامه‌ها خوانده‌اید یا نه؟ قریب ده هزار نفر سوار جمع کرد در میدان توپخانه و میخواست مجلس را همان وقت توپ ببندد و جمعیت ما هم قریب سی هزار نفر بود. من خودم آنوقت جزو آن اشخاص بودم که رئیس تفنگچیها بودند. ده نفر از اشخاص صحیح که خودمان خاطر جمع بودیم معین کرده بودیم تا اینکه غلبه از ما شد. اشخاصی که شرارت کرده بودند از همراهان شاه بودند آوردند در عدلیه تقصیرها که کرده بودند یکی یکی گفتند. بعد فرستادند کلات حبس باشند. تا اینکه این آخرها باز جمعیت جمع کرده بود و ما هم باز تفنگچی‌ها را حاضر کرده بودیم. چند شب تمام جمعیت در مجلس مقدس می‌خوابیدیم، تا اینکه آن شب که صبح توپ بستند، آن شب چند نفر از وزرا را فرستاد که هرچه میل مجلس است من همانطور رذتار می‌کنم. خیال داشت چند نفر که روزنامه‌نویس و سردسته این جمعیت بودند بگیرد بکشد. از آن جمله یکی هم بنده بودم که خیلی میل داشت بنده را بکشد. بحمدالله نایل نشد. آنوقت که فرستاد که قبول کردم مجلس مقدس گفت که مردم شاه مقصود شماها را قبول کرد بروید خانه‌هایتان تا فردا انشاءالله مقصود برآورده شد. ما هم مردم را متفرق کردیم. قریب پنجاه شصت نفر تفنگچی در مجلس و انجمن آذربایجان بودند. باری شب که از نصف‌شب گذشته مردم خاب بودند سرباز قزاق و توپ آورده بودند دور مجلس گذاشته بودند. صبح که بیدار شدیم دیدیم همچنین است و تمام

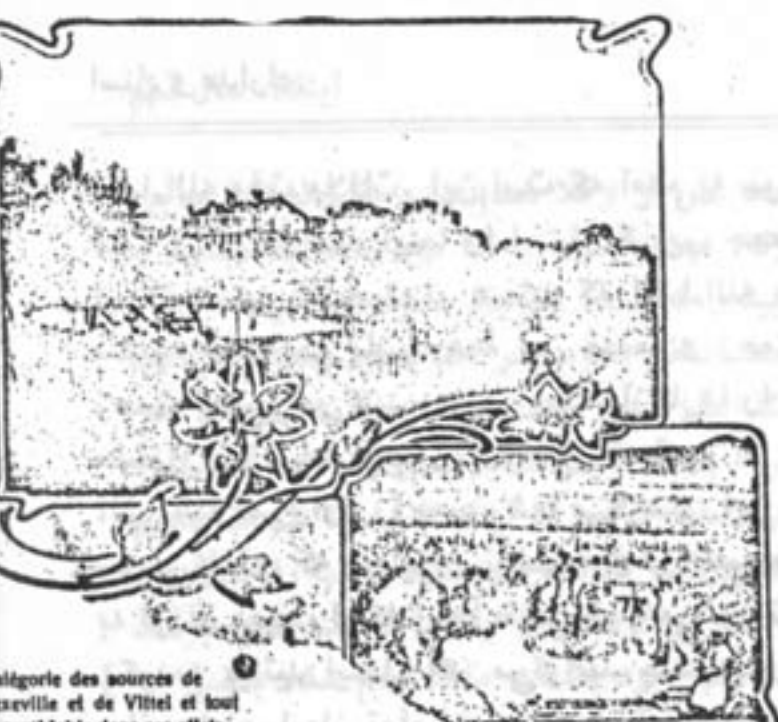
* مقصود میرزا قاسم‌خان صور است که پایش شکسته بود. به «مبارزه با محمدعلی‌شاه»

تفنگچیها رفته‌اند تا اینکه آفتاب زد. چند نفر از وکلا آمد [ند]. حکیم‌الملک، حاجی میرزا ابراهیم‌آقای مرحوم، مستشارالدوله، ممتازالدوله و آقا سید عبدالله مجتهد و آقا سید محمد مجتهد بودند که مردم بیدار شدند. یکی یکی خواستند بیایند جلو، مردم را قزاقها گزشتند، کسی را نگذاشتند داخل بشود. سر آفتاب بود یک‌دفعه قزاقها بنای شلیک را گذاشتند به مجلس. من نگذاشتم کسی تفنگ بیندازند. تا آخر یک نفر تپه پهلوی من ایستاده بود او را زدند مرد، ما هم ناچار شدیم بنای دعوا را گذاشتیم. قریب شصت نفر بودیم. از صبح تا ظهر دعوا کردیم تا اینکه آنها را شکست دادیم فرار کردند. توپها گذاشتند و رفتند. کسی نشد که همراهی بکند توپها را بیاوریم. چون اگر از سنگر می‌آمدند پائین آنها حمله می‌کردند. تا اینکه آخر چند توپ بردند از عقب مجلس بنای گلوله‌باران کردند. ظهر بود فشنگ ماها تمام شد. بعضی از تفنگها ترکید. از بسکه با یک تفنگ انداخته شده بود. ناچار ماندیم از دری خارج شدیم. آقا سید عبدالله مجتهد و حکیم‌الملک [با] جمعی رفتند خانه امین‌الدوله که آنجا نزدیک بود. امین‌الدوله هم کوتاهی نمی‌کند فوراً خبر می‌دهد که اینها اینجا هستند. یک‌دفعه صد تفنگچی قزاق داخل می‌شوند به باغ امین‌الدوله. بیچاره حاجی میرزا ابراهیم‌آقا یکی از وکلای خوب خوب تبریز بود او را با تفنگ زدند همانجا مرحوم شد. همینقدر بدان که عوضی نداشت. همه را گرفتند. حکیم‌الملک و ممتازالدوله آنجا زیر علفها قایم شده بودند. همه را گرفتند بردند باغشاه که محمدعلی آنجا بود. همه را زنجیر کرده بودند. گفته بود که چرا آن پدر سوخته را نیاوردید. گفته بودند که او را کشتیم. مقصودش من بودم. من هم در خانه قایم شده بودم. صاحبخانه خیلی ترسید مرا در خانه نگاه بدارد. ناچار مانده آمدم بیرون. یک عبا دوش گرفتم. همینکه از در بیرون آمدم مرا گرفتند. اما نشناخته بودند که من کی هستم. در جیبم چهل و دو تومان پول داشتم. او را دادم مرا ول کردند. می‌رفتم دوباره چند نفر سرباز رسیدند مرا گرفتند. برادر جان آنچی می‌توانستند مرا زدند که از زبان افتادم. باز نشناخته بودند که من کی هستم. مرا لخت کردند. دستها را از عقب بستند و می‌بردند باغشاه. یک‌دفعه یک نفر از شاگردهای مدرسه که قدیم با هم همدرس بودیم او مرا دید. بنا کرد به سربازها گفت که این میرپنجه است، صاحب‌منصب است و خودش از آدمهای شاه است. اگر او را ببرید باغشاه شما را حبس خواهند کرد. خوب است بیایید او را به من بدهید انعامی به شما بدهم. گفتند باید صد تومان بدهی. این طرف و آن طرف سی تومان با یک ساعت از آن شخص گرفت مرا داد. من هم یک پیراهن و یک زیرشلواری پایم بود. مرا برد خانه و قایم کرد. شب آنجا ماندم. فرستادم یک سرباز از تبریزیها آقا نام پسر حاجی رضا آمد با دو رأس الاغ و یک دست لباس سربازی پوشیدیم که می‌رویم از صحرا علف بیاریم. نصف‌شب راه افتادیم رفتیم به یک شکلی خودم را رساندم به سفارت فرانسه در شمیران. حکیم‌الملک، ممتازالدوله هم آنجا بودند. دوازده شب آنجا ماندیم. آخر قرار شد که در ایران نمانیم. از طهران هم به یک شکلی خارج شدیم که اگر تفصیل را تمام بنویسم در دسر است. ممکن نیست.

انشاء الله وقت ملاقات. این است که آمدم به سویس. چون نسبت به تمام اروپا آزاد است و ارزان است اینجا را اختیار کردیم. جمعی هستیم مشغول خدمت ملت بیچاره ایران هستیم که امیدوار هستیم که انشاء الله عنقریب باز مجلس مقدس را داشته باشیم. خاطر جمع باشید همه این خدمت و زحمتهای ما بجهت شما است که به این زحمت تحصیل می‌کنید. در مراجعت بازکارها را به گردن کلفتهای قدیم ندهند. اینجا مشغول روزنامه [صور] اسرافیل که قدیم در طهران بود طبع می‌شود. عنقریب انشاء الله نمره اول را بجهت شما می‌فرستم. این دوروزه تمام می‌شود. به مجرد رسیدن سویس کاغذی که به ایران نوشتم اول در خصوص شما بود که باید بیایید به سویس به لوزان بجهت اینکه اینجا خیلی خوب می‌شود تحصیل بکنید. البته اسباب کار فراهم [کرده] بیایید اینجا. اگر می‌توانید چندی بروید تبریز. کارها را منظم بکنید بعد بیایید اینجا، از تمام دنیا بهتر است بجهت تحصیل. می‌توانید با یکصد و پنجاه فرانک خوب زندگی بکنید ولی حالا صحیح نیست بروید. قدری صبر بکنید تا کارهای ایران و تبریز یک طرفی بشود بعد. به مرگت عزیزت قسم است من از شماها بدتر هستم. وقتی که از ایران خارج می‌شدم لغت بودم. کسی یک نیمتنه داده است همان است و هرچه می‌نویسم جواب از کسی نمی‌آید. ولی به جان عزیزت، به ارواح پدرم قسم است خیلی خوشوقت هستم که خدمت به وطن می‌کنم. امیدوارم آخر کارها خوب بشود. اگر به میرزا حسین کاغذ نوشتید آدرس مرا بفرست و بنویسید از احوالات همیشه بنویسند. من آدرس او را نمی‌دانم. اگر عکس دارید یکی بجهت من بفرست. و دیگر به همه ایرانیها بگوئید روزنامه صور اسرافیل طبع می‌شود هر کس مشتری می‌شود آدرس بفرستید که فرستاده شود. سالیانه روزنامه بیست و پنج فرانک است. قربانت. موسی توپچی ۱۰

روشگاه علم و * * * * * انانیت فرنگی

مدت اقامت این مهاجران از وطن دیری نپایید. زیرا نهضت آزادی و مشروطه طلبی سراسر ایران را فرا گرفته بود. در اصفهان سردار اسعد بختیاری و در گیلان محمدولی خان سپهدار تنکابنی نیرویی گرد آورده و همه عزم برانداختن بساط محمدعلی شاه را داشتند. نظم السلطنه که این زمان در اروپا بود طبق نظر کمیته مجاهدین اسلامبول به طرف ایران حرکت کرد و از طریق انزلی به رشت آمده به نیروی ملیون که گرد سپهدار تنکابنی جمع بودند پیوست. این زمان فرماندهی اصلی قوای سپهدار به عهده حاج میرزا موسی خان میرپنج (نظم السلطنه) ۲ و یفرم خان رمتر گزاره شد. عبدالحسین خان معز السلطان سردار محیی هم فرماندهی قسمتی از قوا را داشت. نظم السلطنه و یفرم خان، که هر دو در تهور و شجاعت بنام بودند در رأس نیروی خود حرکت کرده و عازم قزوین شدند و همشان آن بود که پس از فتح قزوین عازم تهران شوند. سپهدار با نقشه اینان موافق نبود. ولی آن دو مرد دلیر علی رغم مخالفت های سپهدار قوای خود را برای حمله آخر به تهران حرکت دادند. قزاق های شکست خورده در همه جا از قوای ملیون عقب می کشیدند ولی در محل بادامک نزدیک



HOTEL-PENSION
LA PRAIRIE
 YVERDON Suisse

Belle situation en pleine campagne
 et à la porte d'Yverdon

JARDIN • VERGER • PARC • TENNIS

OTTO ROHRER
 propriétaire

Allegorie des sources de
 Vevey et de Vittel et tout
 semblable dans ses effets
 installations à disposition
 PURE A LA SOURCE
 ENTE DE L'EAU
 en bouteilles

SOURCE DE LA PRAIRIE

Yverdon, le 19

از اردیبهشت

دیار ایران عزیز بجز این عالم که وقت بنام از بعضی نه زبیرم منزل چون که رفقا بائیر شده است همه ساپه بردیم چه کمر کمر رفتیم (سر نیزه
 این تفریح که ما که هم من کانه رسیدیم بجای اینکه تفریح نهیست که من از این فایح شدم هر چه کانه میبویم و کلا رفیقیم که از کس خبر نیستند معلوم می
 و کلا رفیقانه هر چه کانه تفریح بودم و کلا از ایران هم کرده اند فایح میبویم نهیستند؛ در هر یک از این کرامتیم بخت تا افتاد نیتان به کار
 خوش وقتی نهیستند هر یک فخریستند نهیستند از او کلا من خواسته بودیم همه از سلاطین و صاحبان اینک
 از اول شروع شده است این است که میبویم برادر چنان مشورتی که من کانه شود مختصر میبویم که مبدوق؛ نهیستند
 اینکه در طهران بودیم چون فایح که گفتند این کار بردیم که آواز ایران را؛ به درستی یک سخن مختصر میبویم تا اینکه کار بردیم که مبدوق و این ش
 همه میرزاان... آمد طهران و نوکر که از تفریح آوردند بود همین خیال میکردند که از حیثی است به مردم را باجهی در آنه تا اینکه پور
 زنجانه را در آورده اند که در این فایح که فایح در سیدیه ان تفریحی نهیستند و روزی که کافه خایه؛ نه تفریح ده هزار نفر نواری کرد که در میان تفریحی نهیستند
 با تفریح توپ به سید و جمیع هم تفریح سر نیزه از تفریح خود انوقت میزد آن اشخاص بودیم که در تفریح جوی بردانه ده نفر از اشخاص
 ۴ طرح بردیم مصلحت کرده بودیم تا اینکه علیه از آن اشخاصی که تفریح که بردانه از هر امکان بردانه آورده اند در حدیه تقصیر کرده کرده
 گفته به تفریح و آنه کلا من حسین گفته بودیم که این اشخاص از جمیع جمع کرده بودند؛ از تفک جوی را حاضر کرده بودیم چه تفریح تمام
 با سیدیم تا اینکه آن شب که جمع تفریح بیشتر آن شب چه تفریح از تفریح است و که هر چه سیدیه است من همانطور وقت میبویم خیال دارم
 پس در دست این جمیع بود میگردیدیم از آنجه که سید بودیم که تفریح سیدیه بند که تفریح همه تفریح انوقت که تفریح است که قبول کرد
 به مردم تا مقصودش را قبول کرد بر این فایح تا آن فایح تا مقصودش را آورده نه تمام مردم را متفرق کردیم تفریح نهیستند
 مجلس سخن آذر؛ بجان، ندانم بجای صاحب ملک البکین و آن سیدیه حال که از آن اشخاصی بزرگ ایران بردانه با تفریح که از تفریح
 ۱۲۱ مردم تفریح بردانه هر تفریح آن توپ آورده بردانه در مجلس که گفته بودانه جمع که به ارشاد میبویم و بچنین است و تمام تفریح

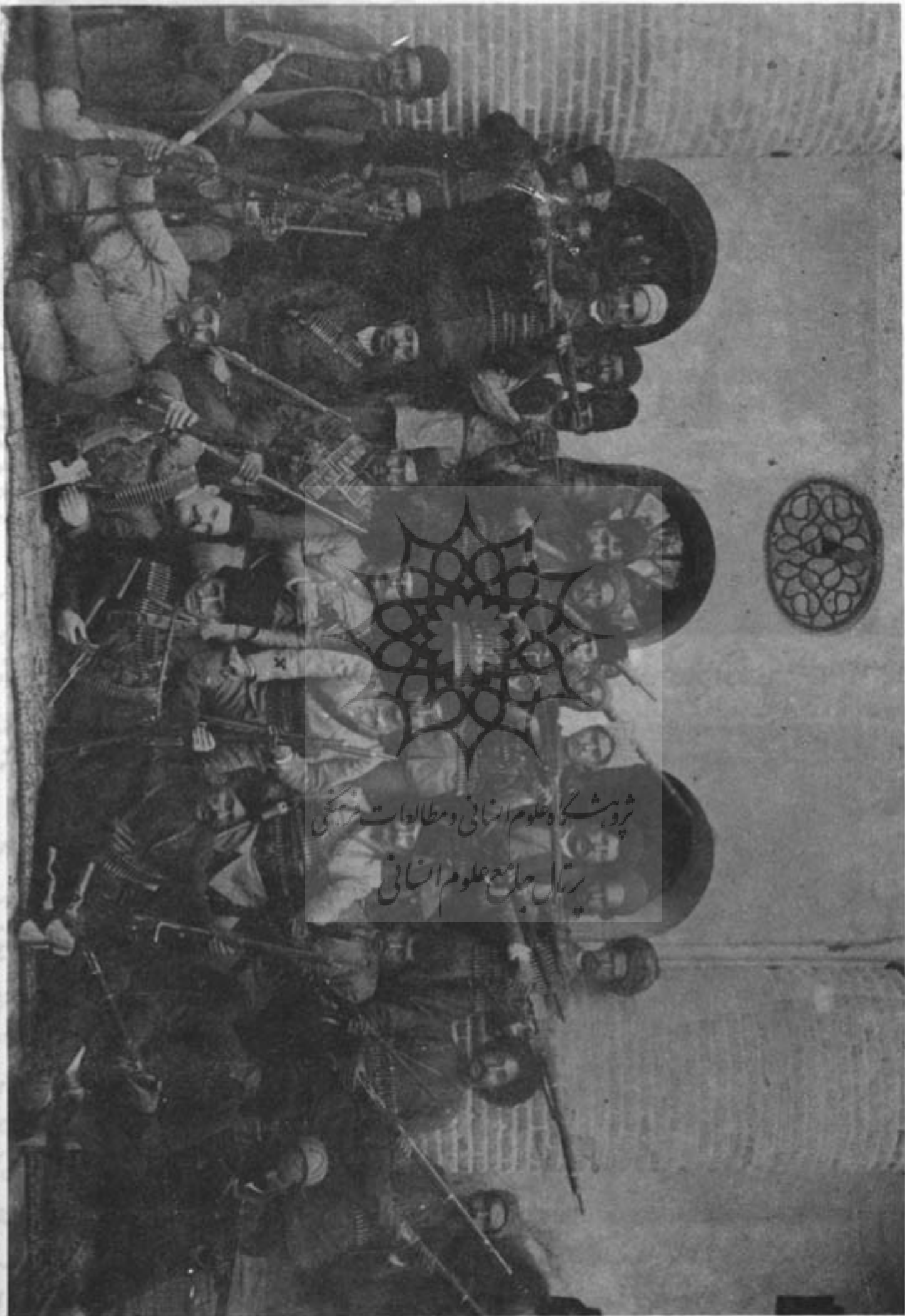


نظم السلطه با پای تیر خورده - دکتر امیر اعلم در کنار اوست



پروفسور نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 برتال جامع علوم انسانی





پرویشکا و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نشسته راست به چپ: (۲) والیکوف روسی - (۳) نظم السلطنه - (۴) سردار محمدی - (۵) علی محمد خان کرمانت - (۶) برادر سردار محمدی

به حصارك كرج قوای خود را متمرکز کرده و آماده مقاومت شدند. در آنجا نیروی ملیون به دو جناح تقسیم شد. یفرم‌خان از جانب کوه و حاجی میرپنج (نظم السلطنه) از جانب دشت به قوای قزاق حمله‌ور شدند. ملیون سه توپ هفت‌میلیمتری با خود داشتند که دو عراده آن با نیروی نظم السلطنه و یک عراده با قوای یفرم‌خان بود.

حاج میرپنج با نیروی خود جناح جلگه‌ای قزاق‌ها را دور زد و از پشت سر آنان را مورد حمله قرار داد و وقتی که در رأس قوای خود از پل گذشت قزاق‌ها با مسلسل او را هدف قرار داده دو گلوله بدو زدند و پاره‌های شراپنل در ساق‌هایش نشست. لیکن آنطور که نقل شده... میرپنج موسی‌خان با وجودی که زخمی شده و طاقت سواری را نداشت باز سربازان خود را تشویق می‌کرد تا به پیشروی خود ادامه دهند و کاروانسرا سنگ را فتح نمایند و این کار را کردند و در ضمن فرمانده مجروح و زخمی خود را در اتفاق مجروحان دیگر به چاپارخانه حصارك فرستادند.

حاج میرپنج که زخمی بود از کار ماند و بستری شد. پس از فتح کاروانسرا سنگ یفرم‌خان و سپهدار تنکابنی در شاه‌آباد به ملاقات سردار اسعد بختیاری رفتند. سردار نیز با قوای خود در شاه‌آباد متمرکز و آماده حمله به تهران بود. ملیون در این وقت قوای خود را متفق ساخته و با یک حمله تهران را فتح نمودند و از دروازه یوسف‌آباد (نزدیک دبیرستان البرز کنونی) وارد تهران شدند.

نظم السلطنه به تهران منتقل شد و مدتی تحت معالجه دکتر امیراعلم قرار گرفت و سپس برای معالجه نهایی به وین و پاریس رفت و مدتی در بیمارستان بستری بود. در خلال این مدت عضدالملک که اینخان قاجار و نایب السلطنه احمدشاه بود در ۱۳۲۸ هـ. ق فوت کرد و مجلس شورای ملی ناصرالملک قراکوزلو را که در اروپا بود به نیابت سلطنت انتخاب می‌کند. لیکن محل اقامت ناصرالملک نامعین بود. از اینرو دولت تلگرافی به حاج موسی‌خان میرپنج (نظم السلطنه) مخابره کرد و خبر انتصاب ناصرالملک را به نیابت سلطنت بدو می‌دهد و از او می‌خواهد تا وسایل سفر نایب السلطنه را هرچه زودتر مهیا سازد. حاج میرپنج بیدارنگ به راه افتاده و در ساعت پنج صبح در وین به هتل محل اقامت ناصرالملک می‌رود و تلگراف دولت را بدیشان می‌دهد. به‌قراری که آقای پرویز حکیمی از قول پدر نقل می‌کند، ناصرالملک پس از رؤیت تلگراف این شعر حافظ را می‌خواند:

سحرم دولت بیدار به بالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

د راین زمان (۱۹۱۰ میلادی) ادوارد هفتم پادشاه انگلیس درمی‌گذرد و از ایران برای تشییع‌جنازه رسمی او هیأتی مأمور می‌شود. ادوارد براون در این خصوص می‌نویسد: «حاج میرزا موسی‌خان میرپنج که در معیت ممتاز السلطنه سفیر ایران در پاریس و یکی از روشن‌فکرترین رجال دوران‌دیش و وطن‌خواه معاصر خویش بود در تشییع‌جنازه ادوارد هفتم پادشاه انگلستان به نمایندگی دولت ایران شرکت داشته است.»

حاج موسی نظم السلطنه در دوران نیابت سلطنت ناصرالملک قراکوزلو، پس از

آن که معالجاتش در اروپا تمام شده بود، به تهران بازگشت و به درجه امیرتومانی ارتقاء یافت و به حکومت خمسه و مضافات گمارده شد و مدت‌ها در آن سمت بود. در اواسط جنگ بین‌المللی اول سفری به خارج از کشور می‌رود. در بازگشت از فعالیت‌های دولتی کناره‌گیری کرده به استراحت می‌پردازد. در ایام خانه‌نشینی دوستان قدیم مثل موتمن‌الملک پیرنیا، ناظم‌الدوله دیبا، لقمان‌الدوله ادهم، علی‌اکبر دهخدا، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، ادیب‌السلطنه سمیعی و برادر جوانترش (حکیم‌الملک) به دیدن او می‌آمدند تا آن‌که در ۲۳ آذرماه ۱۳۲۳ جهان را بدرود گفت.

حواشی:

- ۱- توضیح آن که مرحوم حاج‌نظم‌السلطنه باکمک و یاری مرحوم‌ناظم‌الدوله دیبا، و به‌وسیله کالسکه شخصی او به انزلی آمد و از آنجا از ایران خارج شد.
- ۲- منظور از این جمع میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، علی‌اکبر دهخدا و معاضدالسلطنه پیرنیا می‌باشد. مخارج زندگی این اشخاص را مرحوم معاضدالسلطنه پیرنیا متحمل می‌شد.
- ۳- کتاب انقلاب ایران - ادوارد براون - ترجمه احمد پتروه - ص ۴۳۰. ناشر کانون معرفت. چاپ دوم.
- ۴- کتاب بیرم‌خان سردار. تألیف اسمعیل رائین. چاپ اول ۱۳۵۰ - ص ۱۶۶.
- ۵- کتاب انقلاب ایران - ادوارد براون - ترجمه احمد پتروه - ص ۴۳۳ - ناشر کانون معرفت. چاپ دوم.
- ۶- کتاب خاطرات من - حسن اعظام (اعظام‌الوزاره) ص ۲۳۹. جلد اول. چاپخانه حیدری.
- ۷- انقلاب ایران - ادوارد براون - ترجمه احمد پتروه - ص ۴۳۴ - انتشارات کانون معرفت. چاپ دوم.
- ۸- خاطرات من - حسن اعظام (اعظام‌الوزاره) ص ۲۳۹ جلد اول - چاپخانه حیدری.
- ۹- تاریخ انقلاب ایران - ادوارد براون - ترجمه احمد پتروه - چاپ دوم. ص ۴۳۰ انتشارات کانون معرفت.

زنگنه
مجمع علوم انسانی

تاریخ و زبان در افغانستان

تالیف نجیب مایل هروی

با مقدمه دکتر محمود افشار در سلسله انتشارات بنیاد
موقوفات آن مرحوم انتشار یافت. بهای ۲۵۰ ریال